

سوفی که بایم بازنه دما دم بجی شسته  
عارف که غزن بود بناموس نام تو

پیران کوی اوشده رسوت ایغاش  
افزاده در ملامت فوغاش ایغاش

از جان ره ز حافظه از گشتگان عشق  
فریا و دشور و لوله بری است ایغاش

ایغاش ای مایه جان ایغاش  
با همین بستیم لب از تشنگی

کفر زلفت بر ایمان ایغاش  
در لبانت البجوان ایغاش

وه کجا آن دولت ویدار تو  
ماز که یغون ورتخون کشته ایم

میکشد تلخی بجران ایغاش  
لعل تو پوسته خندان ایغاش

چشم بیماریت مرا بیمار کرد  
غره شوخ تو از راه اجل

جز بعلت نیست درمان ایغاش  
بیزند در دیده پیکان ایغاش

از مکنش تاوک فرکان تو  
پروین دوز لغت کرد سرگردان

زلفها افتاد در جان ایغاش  
کروش کردن در روان ایغاش

پیش زلف تو در جانم فناد  
با شتاب زلف ما غبار کبکش

رسته نو گشت پیمان ایغاش  
هاده در چاه رخندان ایغاش

بای شتاب زلف ما غبار کبکش  
هاده در چاه رخندان ایغاش

سزده که کز همه دبران دهندت بهنج  
دو چشم شوخ تو بر هم زده خطا وقتن

از آن که بر سر زبان کشور می خوش  
بچین از لفظه چین دهند و داغ

بیاض روی تو روشنتر است ز عافش  
دمان پاک تو اوده باب نظر بقا

سواد زلف سیاه تو هوش منور  
لب چو قند تو بر دانهات معرو

ازین مرض بحقیقت شفا نخواهم یافت  
چرا همی شکنج جان من سسنگدی

که از نور و دل ای بی نیر سبک  
دل صغیف چو باشته ز نار کی چو ز باج

فنا در سر حافظ هوا می چو نوشی  
کینه بنده خاکه رت بدی می کاش

تیرین بلال محرم کجوه سناغ راه  
غزیزه از زمانی وصال را کین دم

که ما امن و امانت سال صبر  
مقابل شب قدر است روز استغفار

بیار باده که روزش بخیر خواهد بود  
کدام طاعت شایسته اید از من است

هر آنکه عایم سو خوش بود چو دل  
که بانگ شام ندانم ز فائق انکار

دلا تو عاقبتی از کار خویش تیرسم  
به یومی صبح چو حافظ ششی روز آلود

که اینج و در کشتاید چو کم کنی شمشاد  
که بیکند جو کل کنت ز شوق مصداق

به یومی صبح چو حافظ ششی روز آلود  
که بیکند جو کل کنت ز شوق مصداق